

مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی

محمد نبی زاده

Nabizadeh313@chmail.ir

چکیده

جهت دستیابی به تمدن اسلامی، راهی جز عبور از علوم انسانی موجود و حرکت به سمت علوم انسانی- اسلامی وجود ندارد. پایداری و تحقق کامل اهداف ارزشی انقلاب اسلامی نیز به این مسئله بستگی دارد و از آسیب‌ها و چالش‌های جدی که امروز در مسیر جامعه اسلامی وجود دارد، از این ناحیه برمی‌خیزد. به عبارت دیگر، اگر در علوم انسانی، تئوری‌ها و فرضیه‌های جدیدی مطرح نشود که بر اساس آنها، حقیقت دین و دینداری در جامعه اسلامی جریان یابد و اگر بومی‌سازی علوم انسانی اتفاق نیفتد و مدل‌های انسان‌شناسی به مبانی اسلام نزدیک نشود، قطعاً انقلاب اسلامی در جریان تحقق تمدن نوین اسلامی و رسیدن به اهداف خود دچار مشکل خواهد شد. تأکیدات رهبر معظم انقلاب اسلامی در راستای اسلامی‌سازی علوم انسانی در همین راستاست. بنابراین لازم است علوم انسانی با مبانی دین تولید شوند و اسلامی‌سازی علوم انسانی در مسیری صحیحی قرار گیرد. این حرکت باید مسیری منطقی و قاعده‌مند داشته باشد تا بر اساس آن، مدلی دقیق و تبیین‌کننده اهداف ارزشی جامعه اسلامی ایجاد شود و مسائل اجتماعی جامعه اسلامی ایجاد شود و مسائل اجتماعی جامعه از این طریق حل و فصل گردند. این پژوهش به لحاظ هدف، کاربردی بوده و از نوع تحقیقات توصیفی- تحلیلی می‌باشد که با روش تحلیل محتوا، مبانی فلسفی علوم انسانی اسلامی مورد شناسایی قرار گرفته و جایگاه این علوم در تحقق تمدن نوین اسلامی تبیین شده است.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، تمدن‌سازی، مبانی فلسفی، تمدن نوین اسلامی.

مقدمه

ساحت انسان در کانون تمدن‌سازی همیشه مطرح بوده به ویژه علوم انسانی که یکی از مهمترین دغدغه‌ها بوده است. بی‌شک در علوم انسانی و بالطبع در مبانی فلسفی آن عنصر محوری، انسان است. فلاسفه انسان را حیوان ناطق نامیده‌اند و مقصودشان موجودی است که قوه ادراک دارد و نخستین مرحله ادراک به وسیله ذات خودش است. این وجه تمایز، چیزی است که انسان را دیگر حیوانات متمایز می‌سازد. انسانی که خودش را با رهیافت به طور کامل مادی تفسیر می‌کند و به آفریدگار جهان واپسین هیچ باوری ندارد، زندگی خود را مادی می‌بیند و زندگی و رفاه مادی هدف اصلی اوست. بنابراین خروج از قاعده‌ها و مبانی برخاسته از قوه ناطقه، انسان را از قلمرو زندگی و سرنوشت انسانی خارج می‌سازد (پورفرد، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

آیت الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

«انسانی که خود را محصور و محدود به این جهان زیست نمی‌بیند، بلکه موجودی جاودانه دانسته و زندگی مادی را مقدم رسیدن به سرای ابدی تلقی می‌کند به طور حتم با انسانی که تفسیر مادی در نگاه به دنیا دارد متفاوت است» (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴).

از این‌رو انسان شناسی در مبانی فلسفی علوم انسانی امری ضروری و با اهمیت تلقی می‌گردد و تا انسان که محور علوم انسانی است شناخته نشود، تمدن‌سازی نیز که مبتنی به رویکرد و نگاه انسان به جهان خارج است نیز تعریف به خود نخواهد گرفت.

علوم انسانی عهده‌دار پژوهش و کاوش در احوال درونی، حیات معنوی، اجتماعی و رفتاری انسان به عنوان فاعل شناسایی است. هدف این علوم فهم، ادراک و تفاهم و روش تفسیر آن است. مبانی فلسفی علوم انسانی بر مبنای نوع نگاه به حقیقت انسان و موقعیت وی در هستی تبیین می‌گردد. بدین سبب می‌توان جایگاه این علوم را تمدن‌ساز و راهبردی نامید (تقوی و غفاری، ۱۳۹۱: ۱۳۹). به دلیل نقش این علوم در تمدن‌سازی، بررسی مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی سازنده و راهگشا خواهد بود.

از این رهگذر مسئله اصلی در این پژوهش، یافتن پاسخ مناسب درباره چپستی تمدن نوین اسلامی و بررسی مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تحقق این تمدن، با استفاده از منابع دینی و قرآنی و فلسفی است. از این‌رو باید با رویکردی اجتهادی در این مسیر حرکت کرد، تا در نتیجه بتوان به هدف تحقیق، که آماده‌سازی بستر معرفتی جهت تحقق منویات مقام ولایت، به عنوان ناخدای تمدن اسلامی است، دست یابیم. ایشان به عنوان مقدمه تمدن‌سازی، پرداختن به علوم انسانی اسلامی و ضرورت پرداختن به مدل‌های اداره کننده جامعه بر اساس آموزه‌های دینی و توجه به جامعه آرمانی را مطرح نموده‌اند.

در این نوشتار سعی بر آن است تا تعریفی که از تمدن ارائه می‌گردد، بر اساس رویکرد پدیدارشناسانه (نوعی مراجعه به دریافت درونی و فهم متخصص نسبت به مفهوم تمدن به عنوان یک پدیده) به روش تحلیل محتوا و مفهومی بر پایه نیازهای پیش گفته انسان، انجام شود، و سپس به بررسی مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی پرداخته شود.

تمدن در لغت و اصطلاح

از دیدگاه واژه‌شناسان عرب، واژه «مدینه» از «مدن بالمکان و مدوناً» به معنای اقامت است و ظاهراً شهر را از آن‌رو «مدینه» گویند که مردم در آن اقامت دارند؛ اما «تمدن» به معنی خروج از جهل و ورود به راه و رسم انسانیت و ترقی است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۰۲). چنانچه بعضی مدینه را از «دان یدین» دانسته و میم آن‌را زائد گرفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵۳). «تمدن» در لغت به معنای شهرنشینی و تخلق به اخلاق اهل شهر و

انتقال از خشونت و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت، انتظام شهر نمودن و اجتماع اهل حرفه و مجازا به معنای تربیت و ادب می‌باشد (ن.ک. دهخدا، ذیل واژه تمدن).

از لحاظ اصطلاح نیز، مطالعات انسان‌شناسی در سده نوزدهم بر روی قوم‌ها و فرهنگ‌های «ابتدایی» و نیز حوزه‌های تمدنی و فرهنگی کهن در آسیا و آفریقا و اروپا، دو مفهوم فرهنگ و تمدن را در کنار هم نشانده زیرا بسیار درهم آمیخته‌اند و گاهی هم معنا به کار می‌روند (ولایتی، ۱۳۹۱: ۲۰).

برخی از تاریخ‌شناسان و فرهنگ‌شناسان کوشیده‌اند که این دو مفهوم را از یکدیگر جدا کنند. از این منظر «تمدن» هر چه بیشتر جنبه‌های مادی ساخته‌های انسانی را به خود اختصاص داده است؛ مانند معماری و شهرسازی و فناوری؛ و «فرهنگ» بیشتر جنبه‌های معنوی زندگانی جمعی انسانی را شامل می‌شود؛ مانند آیین‌ها، آداب، زبان، دین و دانش.

از دیدگاهی دیگر، «تمدن» به نظام‌های بزرگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره دارد که از نظر جغرافیایی واحد کلانی را در یک قلمرو پهنآور، و معمولاً یک امپراتوری در بر می‌گیرد و برخوردار از فرهنگ گسترده نوشتاری می‌باشد. اما فرهنگ به تنهایی می‌تواند از آن مردمی باشد که در یک قبیله به صورت «ابتدایی» زندگی می‌کنند (ولایتی، ۱۳۹۱: ۲۰-۲۱).

مفهوم‌شناسی علوم انسانی

آنچه امروز علوم انسانی نامیده می‌شود، در مقطع تاریخی بین ارسطو تا ویلهلم دیلتای شکل گرفته است. برای تعریف علوم انسانی و تدوین منطق آن و تعیین هدف و یا غایت آن ارسطو قدم‌های اولیه را برداشت. در قرن هجدهم هیوم و منتسکیو این مفاهیم را گسترش دادند. در قرن نوزدهم آگوست کنت و جان استوارت میل و سپس دیلتای به تکمیل صورت تاریخی علوم انسانی پرداختند. امروز علوم انسانی در کنار علوم طبیعی دارای ساختار، منطق و غایتی متمایز است (دیلتای، ۱۳۸۸: ۱۴-۲۳).

علوم انسانی دانش‌هایی هستند که انسان در آنها از لحاظ حیات درونی و روابط با دیگران، بررسی می‌شود. به عبارت دیگر، علوم انسانی، شاخه‌ای از علمی است که مطالعات و تاملات انسان را درباره خودش از زوایای گوناگون در برمی‌گیرد و در زمینه‌های متنوعی نیز رشد یافته است (فرونند، ۱۳۷۲: ۷۳).

مبانی فلسفی علوم انسانی، به صورت انتزاعی قابل بحث است. از این رو می‌تواند وجه مشترک همه ملل و فرهنگ‌ها باشد؛ اما تاریخ‌بندی آنها، زمینه‌های بومی‌نگری به این دانش‌ها را فراهم می‌آورد. تا آنجا که می‌توانیم ضمن داشتن نگاهی ماهوی به آنها قائل به نوعی علوم انسانی موقعیتی و مقید به زمان و مکان و ساختار ساز تمدن هم باشیم (دورتیه، ۱۳۸۲: ۱۷).

دانش بشری را می‌توان در سه حوزه علوم الهی و ماوراءالطبیعه، حوزه علوم انسانی و اجتماعی و حوزه علوم مادی و طبیعی قرار داد. بخشی از دانش که به حوزه علوم انسانی تعبیر می‌گردد، دارای قلمرو و حیطه شناختی و معرفتی خاصی است که مبانی فلسفی این علوم هم در ساختار تمدن و هم روح آن نقش پر رنگی را ایفا می‌کند (نورمحمدی، ۱۳۸۸: ۴۴).

جایگاه علوم انسانی در فرایند تمدن سازی نوین اسلامی

جهت مشخص کردن علوم انسانی مطلوب در جامعه اسلامی، در گام نخست باید به تعریف جایگاه انسان در مکتب اسلام اقدام کرد و ویژگی‌های انسان را در این مکتب مورد واکاوی قرار داد. وقتی علوم انسانی در جامعه‌ای هویت و جهت خاصی پیدا می‌کنند، جهت تمدنی آن جامعه هم همان مسیر و هویت را پیدا خواهد

کرد. این مسئله، اهمیت و جایگاه والای علوم انسانی را در فرایند جامعه سازی و تمدن سازی نشان می‌دهد. مطالعه ماهیت علوم انسانی در جامعه اسلامی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. توجه به این عرصه خطیر و مهم می‌تواند به شکل‌گیری تمدن اسلامی کمک نماید. به عبارت دیگر، وقتی صحبت از جامعه اسلامی و در نهایت تمدن اسلامی می‌شود، در گام نخست باید همه توجهات به شکل‌گیری ساختاری باشد که علوم انسانی بر مبنای آن پایه‌گذاری شده است (حسینیان، ۱۳۹۱).

یکی از اصول مهم در این زمینه آن است که شناخت هویت انسان با بهره‌گیری از مطالعه‌ای شکل می‌گیرد که مستند به فرایندهای روشی یا فرایندهای منطقی است. به همین دلیل، تعریف انسان در مکاتب گوناگون متفاوت خواهد بود. در تعریف انسان، بینش‌ها و دیدگاه‌های فلسفی و اخلاقی نقش مهمی را ایفا می‌کنند. بنابراین جهت شناخت انسان، باید زاویه و افق دید مشخص شود و معلوم گردد که انسان در جامعه‌ای برابر جامعه چه نقشی دارد و چه جامعه‌ای پذیرای انسان مطلوب است.

در نگاه اسلامی، انسان اگر چه از ارزش بسیار بالایی در عالم خلقت برخوردار است، اما این برتری از یک سو در تعامل و ارتباط با انسان‌ها نیست و از سوی دیگر قدرتی برتر از قدرت انسانی وجود دارد که انسان باید پیرو آن باشد؛ به عبارت دیگر انسان، محور عالم و خلقت نیست، بلکه محوریت در عالم با اراده الهی است. بنابراین در ارتباط بین انسان‌ها و بین انسان با سایر موجودات عالم خلقت اراده انسان تابع اراده الهی است. جهت ایجاد مسیر رشد مناسب انسان در فرایند تمدن سازی و تعامل با سایر انسان‌ها باید بسترهای صحیحی فراهم شود از این‌رو، علوم انسانی می‌تواند بستر ساز چنین فضایی باشد (خسرو پناه، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

از منظر اسلام، انسان‌ها از آن جهت که مخلوق خداوند و دارای فطرت هستند، از کرامت برخوردارند (لقد کرما بنی آدم)؛ به طوری که هیچ انسانی بر انسان دیگری برتری ندارد مگر به سبب گرایش‌های معنوی و آنچه که در قرآن کریم در آیه ۱۳ سوره حجرات از آن به عنوان تقوا یاد شده است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر».

لذا نگرش اسلام و قرآن به انسان نوعی هویت بخشی بر مبنای تقوا و کرامت و سایر ارزش‌های دینی به انسان می‌دهد که این نگرش و تلقی مبنای برای علوم انسانی قرار می‌گیرد و بالطبع این برداشت در مقیاس جامعه به نوع خاصی از تمدن منتج خواهد شد. لذا وقتی صحبت از علوم انسانی - اسلامی می‌شود، این علوم چارچوبی را در جامعه فراهم می‌کنند و فضایی را ایجاد می‌نمایند که در آن فضا، انسان‌ها از تربیت انسانی و اسلامی برخوردار شوند و جامعه در مسیر رشد کمالات انسانی قرار گیرد و زمینه تمدن سازی نوین اسلامی را فراهم سازد.

انسان و انسان‌شناسی از منظر اسلام

در جهان بینی اسلامی، انسان با سایر موجودات تفاوت اساسی دارد. ابعاد مختلف شخصیت او سبب این تمایز است. از منظر وجود شناختی در سلسله موجودات متکامل، اوج کمال و فعلیت از آن انسان است (ارشادی نیا، ۱۳۸۶: ۷۸). انسان کامل به تنهایی برابر با همه حقایق وجودی است (جیلی، ۱۳۹۲: ۳۹۷).

حضرت امام خمینی (ره) معتقدند انسان به طور کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است - نشئه آخرت، عالم غیب و مقام روحانیت و عقل؛ نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال؛ نشئه دنیا و مقام ملک و عالم شهادت - از این‌رو، بر این باورند که انسان دارای سه لایه عقلی، قلبی و ظاهری است که بعد عقلی، نیازمند به کمال؛ بعد اخلاقی نیازمند تربیت؛ و بعد ظاهری او نیازمند به عمل است. و دستورات انبیا و اولیا الهی برای عقل، کمال و برای قلب، تربیت و برای جوارح حسی، عملی مناسب محسوب می‌شود

(خمینی، ۱۳۷۷: ۳۸۷). بر اساس مبنای فوق - اعتقاد به لایه های سه گانه وجود انسان - ایشان معتقد به سه سطح برای عقلانیت انسان هستند:

الف: «عقلانیت معرفتی» که در آن انسان به دنبال شناخت فلسفه آفرینش جهان و انسان و تنظیم رابطه خویش با خالق هستی و جهان و پاسخ به پرسش های بنیادین بشریت است.
ب: «عقلانیت اخلاقی» که به موجب آن انسان در پی آن است که با مجاهده نفس و استخدام اخلاق حسنه و ملکات فاضله در مسیر رسیدن به غایت قصوای الهی برآید.
ج: «عقلانیت ابزاری» که براساس آن انسان ضمن همخوانی با سطوح دیگر عقلانیت - عقلانیت معرفتی و اخلاقی - در پی آن است که با کاربست عقل در محاسبات مادی به شکوفاسازی جهان ماده و پیشرفت دنیوی نایل آید.

نتیجه آن که امام خمینی (ره) عقلانیت معرفتی، اخلاقی و ابزاری و کار و تلاش را از ارکان تمدن نوین اسلامی برمی شمارند (خمینی، ۱۳۸۵: ۸). ایشان در جایی دیگر می فرمایند اعتقاد به اسلام به عنوان سیستم جامعی که برای تمام ابعاد وجود انسان و جهان، در تمامی زمینه ها برنامه دارد، از مبانی و پیش فرض های امت واحده و تمدن نوین اسلامی است (خمینی، ۱۳۸۵: ۴۴۹).

مقام معظم رهبری با استناد به ادامه روایتی که در بحث عقلانیت (العقل ما عُدَّ به الرحمن)، معتقدند ابتدا عقل، و پس از عقل، حلم و سپس، از حلم، علم به وجود می آید. پیامبر گرامی اسلام در ادامه حدیث می فرمایند: «فتشعب من العقل الحلم و من الحلم العلم» (حرانی، ۱۴۰۴ ق: ص ۱۵). ایشان به این نکته تأکید دارند که «ترتیب این مسائل را انسان توجه کند؛ عقل، اول حلم را به وجود می آورد؛ حالت بردباری را، حالت تحمل را. این حالت بردباری وقتی بود، زمینه برای آموختن دانش، افزودن بر معلومات خود - شخص و جامعه - فراهم خواهد آمد؛ یعنی علم در مرتبه بعد از حلم است. حلم، اخلاق است» (بیانات: ۲۹/۰۴/۱۳۸۸). ایشان آیه معروف قرآن کریم؛ «يَزْكِيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲) را هم بر همین اساس، تبیین می فرمایند و تصریح می کنند به همین دلیل یعنی تقدم اخلاق بر علم، در آیه شریفه ترکیه، جلوتر از تعلیم ذکر شده است. پس اول عقل، دوم اخلاق و سوم علم به وجود می آیند.

برخی غریبان معتقدند تنها باید احکام اسلام را عنوان کرد و مردم اگر خواستند، می پذیرند و اگر نخواستند نمی پذیرند. بنابراین مسلمانان نباید بحثی در خصوص تولی و تبری مطرح کنند. این در حالی است که نگاه اسلام متفاوت است. با توجه به تولی و تبری می توان علوم انسانی را به گونه ای دیگر مطرح نمود.

مثلاً در جامعه شناسی می توان مسئله ولایت پذیری و براءت از دشمنان را به عنوان بخشی از فهم دین مطرح کرد و به این رویکرد، اقدام به تولید جامعه شناسی اسلامی نمود و گزاره های مختلف جامعه شناسی را بیان کرد. این جامعه شناسی را بیان کرد. این جامعه شناسی، تفاوت ماهوی با جامعه شناسی غربی خواهد داشت. اما اگر صرفاً به جای گزاره های علمی موجود در جامعه شناسی غربی، روایت های دینی قرار داده شود، جامعه شناسی اسلامی شکل نخواهد گرفت. حضرت امام خمینی (ره) معتقدند دو اشکال بر تمدن مادی غرب وارد است: یکی آن که انسان را در ردیف سایر حیوانات قرار داده و تمامی استعداد ها و کمالات وی را با ترازوی ماده وزن می کند؛ دوم آن که آنان صرفاً به ادراکات مادی و امور عینی اهمیت می دهند؛ یعنی صرف «عالم طبیعت» در حالی که عوالم دیگری نیز وجود دارد که از عینیت بیشتری نسبت به عالم طبیعت برخوردارند (خمینی، ۱۳۸۵: ۹). لذا تنها سهم جهانی تمدن غرب نسبت به بقیه جهان، همان علم طبیعی است که از عالم واده و دنیا بدست می آید (روزنبرگ، ۱۳۹۳: ۳۶).

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که اگر گزاره‌ها و روایات دینی تنها در کنار هم و در یک مجموعه قرار گیرند، علوم انسانی - اسلامی تولید نخواهد شد، زیرا لازم است این مجموعه سازی در چارچوب مدلی خاص صورت گیرد تا علوم انسانی - اسلامی متولد شوند. البته باید توجه داشت که از حیث مطالعات اسلامی، روایات فراوانی از ائمه معصومین (ع) وجود دارد که می‌تواند در شاخه‌های مختلف علوم انسانی به کار گرفته شود.

درباره انسان شناسی، دو مرحله شناخت مکتبی یا علمی وجود دارد. برخی ممکن است معتقد باشند که در سطح شناخت مکتبی نیازمندی خاصی وجود ندارد و با توجه به روایات مفصلی که وجود دارد می‌توان شناخت مکتبی و ارزشی در شاخه‌های علوم انسانی مانند اقتصاد، روان شناسی یا انسان شناسی ایجاد کرد. این کار از طریق جمع آوری روایات و دسته‌بندی آنها امکان پذیر است. این در حالی است که چنین رویکردی کافی نیست و نمی‌تواند علوم انسانی مطلوب مکتب اسلام را ایجاد نماید.

بنابراین نیازمند امکانات دیگری هستیم که براساس آن، این امکان فراهم شود تا شناخت مکتبی و ارزشی اسلام که مبتنی بر تک تک گزاره‌های دینی و روایات شکل گرفته، قابلیت تبدیل شدن به مدل‌های علمی را پیدا کند تا از درون آن بتوان تئوری‌های مشخص علمی را تولید کرد. به عبارت دیگر، شناخت مکتبی و ارزشی می‌تواند به عنوان مفاهیم بالادستی، اقدام به تولید تئوری‌های علمی کند و سپس لازم است این تئوری‌ها آزمون و تجربه شوند تا قواعد علمی مشخص تولید شود. با این شیوه، علوم انسانی - اسلامی بر مبنای قانونمندی مشخص ایجاد خواهند شد.

تمدن و جامعه از منظر اسلام

قرآن کریم درخشندگی و افول تمدن‌ها را نتیجه سنت‌های قطعی الهی می‌داند که بر تمام اقوام و ملل حاکم است (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰). خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره فاطر می‌فرماید: «فهل ينظرون الا سنه الاولين فلن تجد لسنه الله تبديلا و لن تجد لسنه الله تحويلا». این آیه شریفه به خوبی نشان می‌دهد که سنت‌های الهی که بستر ساز تمدن‌های بشری هستند هرگز دستخوش تغییر و دگرگونی نمی‌شوند و لذا با این نگاه باید هویت جوامع و تمدن‌ها را شناخت.

از نگاه اسلام، هویت جامعه، هویتی واقعی و حقیقی است و اگر این هویت مورد بی‌توجهی واقع شود و تحت تأثیر فرهنگ‌های بیگانه قرار گیرد، جهت خاصی پیدا خواهد کرد و در مسیری متفاوت با ارزش‌های انسانی و اسلامی قرار خواهد گرفت. این در حالی است که اگر جریان اطلاعات در جامعه شکلی اسلامی پیدا کند، ارزش‌ها و اعتقادات دینی در جامعه ساری و جاری می‌شود.

رشد و تعالی انسان، درون جامعه شکل می‌گیرد. انسان برای رسیدن به رشد و تکامل واقعی و رفع نیازهای مادی و معنوی خود نیازمند حضور در اجتماع بوده، رشد و تکامل مادی و معنوی او درون جامعه شکل می‌گیرد. از سوی دیگر جامعه و تمدن از انسان‌ها شکل گرفته و مسیر این تمدن را خود انسان‌ها جهت می‌دهند. بنابراین انسان هم بر جامعه تأثیر گذار است و هم تأثیر پذیر. اینکه بگوییم انسان به طور کامل تحت تأثیر تمدن، و ساختارهای تمدنی و اجتماعی است، کلامی دقیق نیست و از طرف دیگر اینکه انسان به طور مستقل می‌تواند امام منافع و نیازهای فردی خود را برآورده نماید نیز کلام صحیحی نیست. بر اساس سنت الهی که در آیه ۱۱ سوره رعد آمده: «ان الله لا يغير ما به قوم حتى يغيروا ما بانفسهم»، انسان‌ها خود بر سرنوشت خویش

حاکم‌اند و رواج اندیشه خاص و قانون خاص در جامعه و تمدن توجیه‌گر اعمال انسان نخواهد بود و هر کس مسئول اعمال خویش است.

بنابراین این انسان‌ها هستند که تمدن را ساخته و جهت‌دهی می‌کنند، اما تبدیل شدن امور رایج در اجتماع به صورت عرف و قانون اجتماعی منجر به تأثیرپذیری انسان از این قوانین خواهد شد. تأثیرپذیری انسان‌ها از جامعه و تمدن به این معنی صحیح است (خسرو پناه، و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

بنابراین هویت جامعه در چنین وضعیتی اسلامی خواهد شد و محصولات اندیشه‌ای و فکری آن رنگ و بوی اسلامی به خود خواهد گرفت و از غرب زدگی و تأثیرپذیری از فرهنگ‌های بیگانه مصون خواهد ماند. وقتی سخن از ماهیت علوم انسانی می‌شود، باید توجه داشت آنچه این ماهیت را می‌سازد، فضا و پارادایم حاکم بر جامعه است. از این‌رو، در چارچوب این اتمسفر است که علوم انسانی تولید می‌شود.

بنابراین اینگونه نیست که در علوم انسانی - اسلامی تنها و تنها پژوهش‌هایی در خصوص مسائل گوناگون علوم انسانی انجام شود و به صورت کتاب یا مقاله منتشر گردد، بلکه برای شکل‌گیری علوم انسانی مطلوب اسلام باید گام‌های دیگری برداشته شود که مهمترین آن، تغییر فضای عمومی جامعه است. وقتی صحبت از مبانی فلسفی علوم انسانی - اسلامی می‌شود، باید رابطه بین علوم را در یک طبقه‌بندی علمی مشخص کرد و جایگاه علوم انسانی و نسبت آن با علوم پایه، علوم تجربی و سایر علوم که در جامعه هست، مشخص شود.

در این راستا باید هم روابط و مدل‌هایی درون علوم انسانی و هم روابط بیرونی آن یعنی روابطی که به صورت محصولات پایین دستی علوم انسانی مطرح می‌شوند، مشخص گردد. به عبارت واضح‌تر، مفاهیم بالادستی و پایین دستی علوم انسانی در یک نظام به صورت مرتبط معرفی و مشخص شوند و ارتباط همه آنها با اسلامی تعیین گردد.

در علوم انسانی - اسلامی نباید تنها به مصادیق علمی که مرتبط با حقیقت و هویت انسان است، توجه کرد بلکه باید به یک نظام علمی توجه نمود که شامل مفاهیم بالادستی و پایین دست است که همه آنها در ارتباط با هویت انسان تعریف می‌شوند و این مجموعه، بستری را در جامعه اسلامی ایجاد می‌کند که در آن بستر، انسان‌ها می‌توانند تنفس کنند و به رشد و تعالی انسان دست یابند (حسینیان، ۱۳۹۱).

با توضیحات فوق باید گفت تفاوتی بین ماهیت علوم انسانی و سایر علوم مشاهده نمی‌شود و تنها تفاوت از حیث شأن و منزلتی است که علوم در نظام علمی کشور دارند. بنابراین اگر علوم به گونه‌ای نظام‌مند تعریف شوند، بالاترین سطحی که در نظام علمی وجود خواهد داشت، مفاهیمی است که در رابطه با انسان مصداق می‌یابد و انسان را مورد شناسایی قرار می‌دهد.

البته ساختار درونی علوم انسانی نیز باید کاملاً دقیق تعریف و تبیین شود و جایگاه علمی مانند روان‌شناسی، اقتصاد با انسان‌شناسی که با هویت و شخصیت انسان سر و کار دارند در منظومه علوم انسانی به طور کامل مشخص گردد. پس از این اقدام، باید به بررسی نسبت علوم انسانی و سایر علوم پرداخت. البته باید توجه داشت که سایر علوم جزء لوازم و ملزومات تحقق علوم انسانی هستند. به عبارت دیگر، علوم تکنیکی و مهارت‌های تجربی، علوم حسی و تجربی بشر و سایر علوم در عرصه‌هایی گام برمی‌دارند که اهداف خود را از علوم بالادستی یعنی علوم انسانی می‌گیرند.

علوم انسانی در درون خود قابلیت طبقه‌بندی متعددی دارند. بالاترین رابطه علمی و مفاهیم بالادستی که علوم انسانی در آن تعریف می‌شوند، مباحث حجیت است. این مباحث می‌تواند پایگاه حجیت و استناد منابع علوم انسانی باشد که در بخش مفاهیم بالادستی و روش استناد و منابع استنادی قابل بررسی است.

پس از این مسئله، حجیت علوم انسانی مطرح می‌شود و سپس متناسب با این حجیت، روابط علوم انسانی نسبت به نتایج این علم با بیرون خود و آثار آن نسبت به سایر علوم بررسی می‌شود. با این شیوه، همه علوم در نظامی به هم پیوسته و مرتبط ایجاد می‌شوند و نظام جامع شکل می‌گیرد.

علوم انسانی و تمدن نوین اسلامی

جهت دستیابی به تمدن نوین اسلامی، راهی جز عبور از علوم انسانی موجود و حرکت به سمت علوم انسانی-اسلامی وجود ندارد. پایداری و تحقق کامل اهداف ارزشی انقلاب اسلامی نیز به این مسئله بستگی دارد و از آسیب‌ها و چالش‌های جدی که امروز در مسیر جامعه اسلامی وجود دارد، از این ناحیه برمی‌خیزد. مراد از «تمدن سازی نوین اسلامی» عبارت است از: پیشرفت همه جانبه مظاهر مادی و معنوی مسلمانان در دو بخش ابزاری و سخت افزاری، از قبیل علم، اختراع، اقتصاد، سیاست، اعتبار بین المللی و ... و بخش نرم افزاری تمدن اسلامی، به عنوان حاکمیت «سبک زندگی اسلامی» در همه ی مظاهر زندگی؛ بر اساس عقلانیت دینی معرفتی، عقلانیت اخلاقی حقوقی و عقلانیت ابزاری -جهت شکوفا کردن مادیات و دنیای مسلمانان- در جهت پیشرفت دنیوی و سعادت اخروی (معینی پور، ۱۳۹۱: ۵۵-۵۴).

تأکیدات رهبر معظم انقلاب اسلامی در راستای اسلامی سازی علوم انسانی در همین راستاست؛ بنابراین لازم است علوم انسانی با مبانی دین تولید شوند و اسلامی سازی علوم انسانی در مسیری صحیحی قرار گیرد. این حرکت باید مسیری منطقی و قاعده‌مند داشته باشد تا بر اساس آن، مدلی دقیق و تبیین کننده اهداف ارزشی جامعه اسلامی ایجاد شود و مسائل اجتماعی جامعه اسلامی ایجاد شود و مسائل اجتماعی جامعه از این طریق حل و فصل گردند. ضرورت‌های متعددی برای علوم انسانی بومی و اسلامی وجود دارد و به میزانی که بتوان نسبت به دستیابی به منابع علوم انسانی از نظر اسلام تلاش نمود، قدرت برخورد با آسیب‌ها و چالش‌های جدی که در جامعه اسلامی ممکن است رخ دهد و در آینده هم رخ خواهد داد پیدا خواهد شد.

دیدگاه حضرت امام خمینی(ره) در زمینه علم - به عنوان یکی از ارکان و مبانی تمدن نوین اسلامی- آن است که تمام علوم با نیت الهی، «الهی» محسوب می‌شوند. همچنین تقارن علم با عمل، ضرورتی تام دارد؛ به طوری که علم و عمل دو بالی هستند که انسان را به مقام انسانیت می‌رسانند. بنابراین علم تنها اثر ندارد، بلکه گاهی مضر است و عمل بدون علم، بی نتیجه است (خمینی، ۱۳۸۵: ۲۶۸).

لذا اگر در علوم انسانی، تئوری‌ها و فرضیه‌های جدیدی مطرح نشود که بر اساس آنها، حقیقت دین و دینداری در جامعه اسلامی جریان یابد و اگر بومی سازی علوم انسانی اتفاق نیفتد و مدل‌های انسان شناسی به مبانی اسلام نزدیک نشود، قطعاً انقلاب اسلامی در جریان تحقق و رسیدن به تمدن نوین اسلامی خود دچار مشکل خواهد شد. فتنه‌هایی که در طول سالیان گذشته رخ داده، به همین دلیل بوده است و در صورت عدم تغییر وضعیت، در آینده هم معضلات جدی و اساسی به وجود خواهد آمد و جامعه دچار فتنه‌های جدید خواهد شد. برای اینکه جامعه اسلامی و به خصوص خواص جامعه و آنهایی که بیشترین تأثیر را در هدایت اجتماع دارند، بتوانند نسبت به حوادث واکسینه شوند و با بصیرت نسبت به مسائل برخورد کنند، باید همه به ابزار علوم انسانی-اسلامی مجهز شوند.

جایگاه متفاوت مبانی فلسفی علوم انسانی، از منظر اصالت ایمان، عقل و حس

با این سه نگرش متفاوت به وحی و عقل و تجربه در میان طرفداران اصالت ایمان، اصالت عقل و اصالت حس در نهایت سه نوع هرم علمی با متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی گوناگون ترسیم می‌شود؛ به گونه‌ای که

حس‌گرایان علوم تجربی را و عقل‌گرایان، علوم نظری را و بالاخره، وحی‌گرایان، علوم انسانی و اجتماعی را متغیر اصلی در هرم معارف بشری قلمداد می‌کنند و دو ضلع دیگر را متغیرهای فرعی و تبعی می‌دانند. طبعاً این سه گروه در طراحی فلسفه علم و مبانی فلسفی علوم انسانی (که آن نیز مبتنی بر فلسفه تاریخ الهی، التقاطی و الحادی است) به‌گونه‌ای متفاوت می‌اندیشند و هر یک سه نوع متدولوژی علمی متغایر را برای خلق و تولید متدهای علمی تأسیس می‌کنند. در حقیقت نظام طبقه‌بندی علوم در هر یک از سه نگرش فوق متفاوت است. طرفداران وحی که ارزش مدارند و کرامت انسانی و عدالت را یک اصل غیرقابل اغماض می‌دانند، ریشه معارف بشری و سرانجام تمدن‌سازی را اصلاح ساختاری علوم انسانی و علوم اجتماعی دانسته در رتبه‌های بعد، علوم نظری و تجربی را دارای ارزش می‌دانند. اما طرفداران حس که تجربه مدارند و رضایت نفس انسانی را بر هر چیز مقدم می‌شمرند همواره از علوم تجربی به‌عنوان داربست هرم معارف بشری یاد می‌کنند و سپس به علوم نظری و انسانی توجه می‌کنند. و در نهایت، طرفداران عقل که اندیشه‌گرا هستند و ارزش ویژه‌ای برای این ودیعه الهی قائل‌اند بر این گمانند که رأس هرم را باید معارف عقلی و نظری در نظر گرفت و سپس از علوم انسانی و تجربی سخن گفت. گرچه هر دو گروه وحی‌گرا و عقل‌گرا در تبعی بودن رتبه علوم تجربی متفق‌اند، هر یک، متغیر اصلی را همان می‌داند که گذشت. تفاوت ضرایب در ساختار طبقه‌بندی علوم نزد هر سه گروه حاکی از سه دیدگاه با سه مبانی فکری و فلسفی متفاوت در خصوص ضرائب مؤثر در وحدت کل است. البته شاید بتوان در عین این همه اختلاف، یک نقطه وفاق اجمالی را میان هر سه دیدگاه یافت؛ اینکه اصولاً مطلق‌نگری مذموم است و قابل‌پذیرش نیست. حتی عقل‌گرایان که بیش از دیگران در دام مطلق‌بینی گرفتار می‌آیند نیز نمی‌توانند از صحت این گزاره چشم‌پوشی کنند که «گرچه می‌توان هر اصل کلی را مطلق فرض نمود، همین اعتقاد به اطلاق‌نگری، خود دارای اطلاق نیست و در مواردی مشروط به قیدی خاص می‌گردد». با این وصف، نمی‌توان از کفر مطلق یا ایمان مطلق در میان جوامع بشری سخن گفت؛ زیرا در این صورت باید هیچ‌گونه طغیان یا ایمان در میان اقوام و ملل، قابل‌تصور نباشد که این نیز با اختیار و آزادی و اراده بشری منافات دارد. اما از طرفی نقاط مشترک بین هر سه دیدگاه، لزوم پاسخ‌گویی به پرسشهای اساسی است که هر دیدگاهی سعی دارد: بداند «انسان کیست؟»، «تعریف جامعه و تمدن چیست؟»، «چه نگاه فلسفی باید محور تمدن‌سازی و جامعه‌پردازی باشد؟»، «اصول موضوعه حاکم بر این نگاه چیست؟»، «آیا می‌توان از تأثیر بی‌بدیل علوم انسانی و علوم اجتماعی در علوم تجربی سخن گفت؟»، «محدوده این تأثیر چیست و سهم آن در تکوین و توسعه هرم معارف بشری چقدر است؟»، «نوع ارتباط سه نظام ارزش، بینش و دانش چیست؟»، «آیا این رابطه طولی است یا عرضی؟» و... پاسخ‌گویی دقیق به این پرسشها می‌تواند جامعه‌پردازان یک تمدن را در تحقق آرمانشهر خویش یاری رساند (رضائی، ۱۳۸۶).

روش تحقیق در علوم انسانی با نگرش تمدن‌سازی

حقیقت این است که انسان، مجموعه‌ای پیچیده و مبهم و غیر قابل تفکیکی است که نمی‌توان آن را به آسانی شناخت و هنوز روش‌هایی که بتوانند او را در اجزا و در مجموع و روابطش با محیط خارج بشناسد، وجود ندارند؛ چرا که برای چنین مطالعه‌ای، دخالت تکنیک‌های فراوان و علوم مشخصی ضروری است، ضمن اینکه هر یک از این علوم تنها یک جنبه و یک جزء از این مجموعه پیچیده را مطالعه می‌کند و نتیجه خاصی به دست می‌دهد (ری شهری، ۱۳۸۶: ۷).

در فرآیند تبدیل شدن مفاهیم علوم انسانی به فرضیه تئوری، راهکارهای خاصی را باید دنبال کرد و در این میان، بحث روش تحقیق واجد اهمیت خواهد بود، زیرا روش‌های گوناگون تحقیق وجود دارد و اتخاذ هر یک از آنها به نتایج متفاوتی منجر خواهد شد. از این‌رو، با توجه به مبانی دینی نمی‌تواند با هر شیوه‌ای به تحقیق و

پژوهش کرد زیرا هر روشی دارای ارزش‌ها، مبانی و مفاهیم خاص خود است. به عنوان مثال، اگر روش تحقیق حسنی اتخاذ شود، برداشت نادرستی از اسلام حاصل خواهد آمد این مسئله در حقیقت نوعی سکولاریزه کردن مفاهیم دینی است که منجر به تمدنی سکولار خواهد شد. با این روش، بدترین ضربه بر دین وارد خواهد شد، زیرا دین ابزاری برای اثبات تئوری‌های سکولارستی می‌شود. لذا غلبه هر یک از علم و دین بر یکدیگر و این فرض که یکی باید دیگری را از میدان به در کند، تا اندازه‌ای از ناکامی در ارائه تحلیل شایسته درباره ویژگی‌های شیوه‌های گوناگون معرفتی ناشی می‌گردد (باربور، ۱۳۹۲: ۹۶). بنابراین بحث روش تحقیق از بحث‌های جدی و پایه است و باید روش تحقیق مدل مند ایجاد کرد.

این روش بدین معناست که از مفاهیم بالادستی مانند بحث فلسفه شروع شود و سپس روش خاص تحقیق هر علم را ایجاد کرد. مقصود از فلسفه قوانین کلی مربوط به وجود و هستی است (سبحانی، ۱۳۹۲: ۴۸). با این شیوه، مفاهیم پایه‌ای فلسفه در روش عام تحقیق، خود را نشان خواهند داد و بینش خاص اسلامی در انسان‌شناسی در روش تحقیق اعمال خواهد شد و روش تحقیق مبتنی بر گزاره‌های دین می‌شود با روش تحقیق فوق پیوند منطقی معناداری بین گزاره‌های دینی و تئوری‌های علمی برقرار می‌شود و این مسئله متفاوت با رویکرد سکولاریستی است، در رویکرد دینی، هویت انسان کاملاً متفاوت با رویکرد سکولاریستی است؛ بنابراین با اتخاذ روش‌های متفاوت تحقیق، نتایج کاملاً متمایز خواهد شد و علم دینی از روش حاصل خواهد آمد.

هویت علم، هویتی لاقتضایی نیست و این گونه نیست که هیچ جهتی برای آن حاکم نباشد بلکه هویت علم، محصول نظام فکری - اجتماعی انسان است. نظام فکری در جامعه با فرایندی کاملاً پیچیده و نیز شبکه تحقیقات آن جامعه که پشتیبان علم است حمایت می‌شود. به عبارت دیگر، هر معادله‌ای علمی‌ای درون نظامی شبکه‌ای می‌شود که بیانگر زنجیره‌ای از سرمایه‌ها، اهداف و سیاست‌های متمایز و کاملاً تأثیرگذار است. از این رو نمی‌تواند با ساده‌انگاری تصور کرد که علوم هویت خاصی ندارند و در همه جوامع ماهیت یکسانی پیدا می‌کنند. به این ترتیب باید اذعان نمود که فرایند تولید علم در هر جامعه بیانگر تولید اجتماعی است و تحقق آن به گروهی از ارزش‌ها، اهداف و شیوه‌های اتخاذ شده در آن جامعه چه اهدافی را برای خود در نظر می‌گیرد و چه مسیری را جهت نیل به آن اهداف مدنظر قرار می‌دهد. این مسئله باعث خواهد شد که علم خاص آن جامعه تولید شود زیرا این اهداف و مسیر رسیدن به آن، بر اساس نوع خاصی از انسان‌شناسی استوار است و این انسان‌شناسی، مدل و چارچوب خاص خود را خواهد داشت. با این رویکرد، مسئله علوم انسانی - اسلامی اهمیت زیادی خواهد داشت.

هر دانشمندی با توجه به مفروضات ذهنی‌اش و مفروضات عامی که در زمان خودش مورد پذیرش و قبول بوده، نظری را ارائه کرده است. وقتی مبانی را عوض کنیم و مبانی جدید را براساس استدلال‌ات و عدله محکمی که اسلام در عرصه انسان‌شناسی دارد، ایجاد کنیم، مسلماً تئوری‌های متفاوتی ارائه می‌شود و ممکن است مشابهتی داشته باشد، اما کاملاً مستقل خواهد بود. پس علوم انسانی اسلامی نقش زیربنایی در تکون تمدن نوین اسلامی دارد. لذا انسان‌شناسی قرآنی و تأثیر آن در جهت‌گیری علوم انسانی اهمیت می‌یابد.

جهت شناخت انسان‌شناسی مورد نظر اسلام، در گام نخست، باید رویکرد جامع و اجتهادی نسبت به مجموعه روایات در خصوص انسان داشت. رویکرد فقها در این زمینه می‌تواند الگوی مناسبی باشد. فقها جهت شناخت یک حکم، مجموعه روایاتی را که پیرامون آن حکم است با هم می‌سنجد و با بکارگیری علمی مانند منطقی، علم اصول، رجال و درایه اقدام به صدور فتوا در خصوص آن مسئله می‌نمایند.

رویکرد مشابهی در ارتباط با بررسی معطوف به مطالعه هویت انسان نیز می‌تواند اتخاذ گردد. ذیل چنین رویکردی هست که انسان شناسی مطلوب اسلام فراهم می‌آید. بنابراین باید در خصوص همه روایاتی که پیرامون انسان هست، اقدام اجتهادی مناسبی از نظر حجیت شرعی در آن روایات صورت گیرد. سپس باید در قسمت شناخت مکتبی گزاره‌های دینی و اجتهاد نمود. این نتایج اجتهادی، سازنده گروهی از مفاهیم بالادستی برای دانشگاهیان فرهیخته و اهل شناخت می‌شوند.

با توجه به مبانی فوق الذکر، در دانشگاه‌ها می‌تواند مجموعه‌ای از تحقیقات را شکل بخشید که از دل آزمون فرضیه‌های تولید شده و معادلات و قواعد علوم انسانی اسلامی متولد می‌شوند که منجر به تمدن‌سازی نوین اسلامی خواهد شد.

راهکارهای مناسب جهت علوم انسانی - اسلامی

در سالیان اخیر، جامعه اسلامی به علوم انسانی - اسلامی بیش از پیش نیازمند شده است. در این راستا رهبر معظم انقلاب نیز تذکرات فراوانی داده اند. در جریان برخی از حوادث سالیان اخیر مشاهده گردید افرادی با اتکا به علوم انسانی غیراسلامی، ضرباتی را به اسلام و جامعه اسلامی وارد آورده‌اند.

این افراد با طرح این مسئله که علم هویت واحدی دارد و تفاوتی بین علم اسلامی و غیراسلامی نیست، به دنبال شبهه پراکنی و تضعیف اعتقادات دینی جامعه هستند. این در حالی است که طرح این گونه مباحث باعث تضعیف نظام و ارزش‌های دینی و همچنین مشکلاتی در جامعه اسلامی شده است. از این رو، رهبر انقلاب در سالیان اخیر به کرات مسئله تولید علوم انسانی - اسلامی را مطرح کرده‌اند؛ اما پرسش اصلی اینجاست که مراکز علمی و تحقیقاتی موجود در جامعه تا چه اندازه توانسته‌اند در این مسیر گام بردارند و به هدف مطلوب نزدیک شوند.

یکی از پیشنهادات مهم در این سالیان این است که کانونی خاص، مرکزیت این مسئله را بر عهده گیرد و باعث دعوت کارشناسان و نخبگان مختلف و برگزاری میزگردها و همایش‌های مفید، نقشه عملیاتی مناسبی را در این راستا تهیه کند و همه مراکز تحقیقی و پژوهشی در این زمینه خود را موظف به علم در این چارچوب بدانند. بنابراین لازم است مراکز پژوهشی و علمی از انجام اقدامات موازی و بعضاً نمایشی خودداری کنند (حسینیان، ۱۳۹۱).

حال این سوال پیش می‌آید که آیا باید علوم انسانی - اسلامی را دانشگاهیان استنباط و تاسیس کنند یا حوزویان؟ با کدام مبانی فلسفی و کلامی؟ با کدام منطق و روش؟ چنین کار سترگ فقط از حوزویان علمیه توقع می‌رود. علوم انسانی - اجتماعی کنونی مبتنی بر تعریفی خاص از انسان و اجتماع است. تعریف سکولار و خودبنیاد و بریده از خدا و حقیقت هستی، علوم انسانی باید بر اساس دو وجه خلافت و عبودیت بشر، بنیاد نهاده شود. باید توجه داشت تا زمانی که علوم انسانی سکولار و غربی از دانشگاه‌ها و محیط‌های علمی ایران و دنیای اسلام اخراج نگردد و برنامه وسیع و خزنه نفوذ و سلطه‌گری قدرت‌های استکباری بر کشورهای اسلامی از طریق علوم انسانی سکولار خنثی نشود، صحبت کردن از پیشرفت حقیقی یا تمدن نوین اسلامی شعاری بیش نیست.

ما از انسان تعریفی الهی داریم و او را خلیفه خدا و در عین حال عبد خدا می‌انگاریم، یعنی: هر چند گل سرسبد خلقتش می‌دانیم، اما محور هستی و حیاتش نمی‌دانیم و اگر این اصل را در مطالعات اجتماعی علوم انسانی وارد کنیم، علوم انسانی - اجتماعی، سیرت و سامانه دیگری خواهد گرفت. اینگونه علوم انسانی را چه کسی باید تاسیس و تنقیح کند؟ آیا جز حوزه به مرجع دیگری می‌توان امید برد؟ و تا زمانی که به علوم انسانی

– اجتماعی اسلامی پرداخته نشود، امید بردن به تحقق تمدن نوین اسلامی خواب خوشی بیش نیست. تا وقتی که ذهن و ضمیر جوان ما در دانشگاه‌ها، مکتب‌ها و منظرهای سکولار در علوم انسانی – اجتماعی شکل می‌دهد و اساتید دانشگاه به ناچار همان مکاتب و مناظر، متون منابع و به عبارت دقیق‌تر همان مبانی فلسفی علوم انسانی را تدریس می‌کنند. لذا نمی‌توان امید برد که نسل بعد دانشگاه‌های بار بیاید و میوه انقلاب اسلامی که همان تمدن نوین اسلامی است به بار بنشیند (رشاد، ۱۳۸۸: ۷۶).

نتیجه‌گیری

در گذار از تمدنی سنتی و قدیمی به تمدن نوین یکی از نکات مهم، فهم دقیق مبانی فلسفی علوم انسانی است چراکه ما علوم انسانی را بسیار سهل می‌گیریم و شعارگونه با آن برخورد می‌کنیم و متأسفانه به عمق آن نمی‌پردازیم، در حالی که مبانی فلسفی این علوم عمیق‌تر از آن چیزی است که بتوان همه ابعاد آن را شناخت، چون محور هر تمدنی علوم انسانی است باید ادراکی که از علوم انسانی با نگرش دینی به طور عام و اسلام به طور خاص داریم اصالت داشته باشد نه اینکه با اندیشه‌های غلط و ناروا به سراغ آن برویم.

در واقع باید با توجه به داده‌های علوم جدید و توانمندی‌هایی که انسان‌ها در گذر زمان به آنها دست یافته‌اند به تفسیر مجدد از انسان بپردازیم و صرفاً به تفاسیر کهنه اکتفا نکنیم، چراکه اسلام دینی فرازمانی و فرامکانی است، بنابراین، باید در بهره‌گیری از آن در تمدن‌سازی اقتضائات عصر حاضر را در نظر داشته باشیم.

در این مقاله به تعریف مفهومی تمدن، علوم انسانی، تمدن نوین اسلامی، انسان و انسان‌شناسی از منظر اسلام، روش تحقیق در علوم انسانی با نگرش تمدن‌سازی و شناخت مبانی فلسفی علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی پرداخته شده و در نهایت راهکارهای مناسب جهت علوم انسانی – اسلامی ارائه گردیده است. به عقیده نگارنده شناخت انسان و ابعاد وجودی او از آن جهت که محور و نخ تسبیح تمدن‌سازی است، امری ضروری بوده و از آنجایی که هدف از خلقت انسان محدود به زندگی دنیوی و مادی نخواهد بود، تشکیل جامعه انسانی و تأثیری که از محیط اجتماع در رعایت حقوق یکدیگر، نیکی کردن، تعلیم و تربیت می‌گیرد، نقش مهمی برای پایه‌ریزی علمی مانند جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، حقوق و اقتصاد ایفا می‌کند.

در مباحث علوم انسانی و تحقیقات اجتماعی شناخت حقیقت انسان نقش اساسی و تعیین‌کننده در جهت‌گیری علوم اجتماعی، فقهی و حقوقی، اقتصاد و تمدن‌سازی دارد. به عنوان مثال اگر در انسان‌شناسی، روح مجرد انسان را به یک باره منکر شویم و پایان زندگی این جهانی هر انسان را به معنای پایان یافتن و نیست شدن او بدانیم، در بررسی پدیده‌های انسانی و تحقیقات اجتماعی، کلیه موضوعات معنوی، ماورایی و امور مرتبط با جهان پس از مرگ انسان و تأثیر و تأثر آن با زندگی این جهان او نادیده گرفته می‌شود. در این صورت همه پدیده‌های انسانی، تحلیل و تبیین مادی می‌یابند و تحقیقات انسانی به سوی ابعاد مادی انسان جهت‌گیری می‌شود، و در نتیجه تمدن منتج شده از این دیدگاه و علوم تمدنی مادی خواهد بود.

موضوع تحول مبانی در علوم انسانی، شکل‌گیری و تکامل علوم انسانی اسلامی، یکی از اهداف جدی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. گرچه طی سال‌های گذشته، بخش مهمی از مدیران نظام آن طور که سزاوار بوده، نه درک صحیح و عمیقی از این موضوع فوق‌مهم داشته‌اند و نه به طریق اولی به این مسأله کلیدی اهتمام جدی ورزیده‌اند. اما دست‌یابی به علوم انسانی اسلامی با مبانی فلسفی تحول‌آفرین و تمدن‌ساز، همواره دغدغه اصلی شمار کثیری از روشنفکران متدین و انقلابی در حوزه و دانشگاه بوده است. جای تعجب است که عده‌ای از سر کم‌آگاهی، دستیابی به الگوی اسلامی – ایرانی پیشرفت را خارج از مسیر

علوم انسانی اسلامی و یا رسیدن به تمدن نوین اسلامی را بدون توجه به لازمه اصلی آن، یعنی علوم انسانی اسلامی جست‌وجو می‌کند.

بنابراین باید تلاش کنیم تا بر اساس میراث فکری که فیلسوفان اسلامی به عنوان بخشی از میراث تمدن اسلامی بر جای گذاشته‌اند، بنیان‌هایی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه برای علوم انسانی بیابیم که در ابعاد گوناگون مسئله‌انگیزی، روش و نتیجه‌گیری بتوانند نسبتی با عمل و مفیدی برای اهدافی که در چشم‌اندازهای نظام اسلامی قرار دارد، که همان تحقق تمدن نوین اسلامی است، فراهم آورند.

منابع

ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. جلد سیزده. بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع. ارشادی نیا، محمد رضا (۱۳۸۶). تاثیر منابع فلسفی در تفسیر متون دینی از دیدگاه امام خمینی، قم، بوستان کتاب. باربور، ایان (۱۳۹۲). دین و علم. ترجمه پیروز فطوریچی. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. پور فرد، مسعود (۱۳۸۸). «انسان شناسی در فلسفه سیاسی اسلام، قیسات، سال چهاردهم، ص ۱۳۹-۱۶۸. تقوی، مریم؛ غفاری، ابوالفضل (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه‌ای جایگاه علوم انسانی در برنامه درسی آگزیستنیالیستی و اسلامی». قیسات. سال هفدهم. ص ۱۳۹-۱۷۰.

جوادی آملی، عبد الله. (۱۳۸۶). مجموعه وجوه سیاست حکمت متعالیه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

جیلی، عبد الکریم. (۱۳۹۲). انسان کامل در اواخر و اوائل. قم: امیران.

حرانی، حسن بن شعبه. (۱۴۰۴ق). تحف العقول. قم: انتشارات جامعه مدرسین.

حسینیان، محمدجعفر. «علوم انسانی و تمدن سازی». <http://isaq.ir/hoseiniyan.91/02/03>.

خمینی، روح الله. (۱۳۸۵). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، روح الله. (۱۳۷۷). شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

دورتیه، ژان فرانسوا. (۱۳۸۲). علوم انسانی گستره شناخت‌ها. ترجمه مرتضی کتیبو همکاران. تهران: نشر نی.

دیلتای، ویلهلم. (۱۳۸۸). مقدمه دیر علوم انسانی. ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی. تهران: انتشارات ققنوس.

رشاد، علی اکبر. (۱۳۸۸). دین پژوهی معاصر. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رضائی، عبدالعلی. (۱۳۸۶). مهندسی تمدن اسلامی. تهران: انتشارات فجر ولایت.

روزنبرگ، الکس. (۱۳۹۳). فلسفه علم. ترجمه مهدی دشت بزرگی و فاضل اسدی امجد. تهران: نشر کتاب طه

ری شهری، محمد. (۱۳۸۶). انسان شناسی از منظر قرآن و حدیث. قم: دار الحدیث.

سبحانی، جعفر. (۱۳۸۵). فلسفه تاریخ. قم: موسسه امام صادق (ع).

سبحانی، جعفر. (۱۳۹۲). جهان بینی مادی معاصر. قم: توحید قم.

فراهیدی، خلیل بن أحمد. (۱۴۰۹ق). العین. جلد هشت. قم: نشر هجرت. چاپ دوم.

فروند، زولین. (۱۳۷۲). نظریه‌های مربوط به علوم انسانی. ترجمه کاردان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

قرشی بنابی، علی اکبر. (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن، جلد شش. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چاپ ششم.

معینی پور، مسعود، لکزایی، رضا. (۱۳۹۱). «ارکان امت واحده و تمدن اسلامی از منظر امام خمینی و مقام

معظم رهبری». فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی. سال نهم، شماره ۲۸.

نورمحمدی، مرتضی. (۱۳۸۸). «آسیب شناسی کاربرد روش پوزیتیویستی در علوم انسانی». دو ماهنامه داخلی

جشنواره بین المللی فارابی. شماره دهم.

ولایتی، علی اکبر. ۱۳۹۱. فرهنگ و تمدن اسلامی. قم: دفتر نشر معارف.